



پسوندهای تحبیبی فارسی در دوره اسلامی (۴)

علی اشرف صادقی

۱۰- پسوند «-ین» (= -ēn)

این پسوند در فارسی میانه نسبتاً بارور بوده است. -ēn از ina(a)- فارسی باستان گرفته شده است. نام‌های تحبیبی Burzēn «بُرزین»، Dādēn «دادین»، Gurgēn «گرگین»، Māhēn «ماهین»، Mihrēn «مهرین»، Tīrēn «تیرین»، و جز آن‌ها نمونه این‌گونه نام‌ها در فارسی میانه است (Gignoux 1979, p. 67).

نمونه‌هایی که در منابع عربی و فارسی کهن دیده شده از قرار زیر است:
اشکنین. اشکنین، پدرزن اسماعیل بن ابراهیم بن مرداس، معروف به اسماعیلویه از ناخدایان کشور طلا (رامهریزی، ص ۶). اصل این نام معلوم نیست. شاید اشکن با اشک (آرشک) و اشکان ارتباط داشته باشد. اگر اشکن مخفف اشکان با «ان» تحبیبی باشد نه «-ان» اَبُوت، الحاق «ین» تحبیبی به آن نظیر الحاق پسوند «ویه» به کلمات مختوم به «-ک» است.

بذین. بذین بن ابو خالد، از فرزندان احوص اشعری، از نخستین مهاجران عرب به قم (تاریخ قم، ص ۱۵۹). در این کتاب (ص ۵۴ و ۶۰) این نام به صورت بنین بن ابو خالد ضبط شده است. در چاپ انصاری (ص ۱۶۶ و ۱۸۲) نیز در این موضع بنین ضبط شده است. در چاپ انصاری (ص ۱۶۶ و ۱۸۲) نیز در این موضع بنین ضبط شده، اما در موضع دوم (ص ۳۹۹) بذین آمده است. شاید «بذ» مخفف بوذ būd، از فعل بودن باشد. در میان نام‌های فارسی میانه Būdēn، که شکل تحبیبی بود است، وجود دارد (Gignoux 1986, p. 60).

بورین. عبدالله بن محمد بن بورین (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۵۷۱)، عبدالله بن بورین و ابوبکر بن بورین (ذهبی، ص ۱۲۴). تلفظ این نام باید Bōrēn باشد. ژینیو در فارسی میانه آن را ضبط نکرده، ولی بور در بوران دیده می‌شود.

پندادین. طاهر پندادین (درویش محمد طبسی [قرن نهم]، ص ۳۴۶). بی‌شک پندادین مبدل پندادین است. در دوره ساسانی نام‌های V/Windād-Gušnasp و V/Windād-Burz- و V/Windād-Ohrmazd و Mihr به کار می‌رفته‌است (ذیل این کلمات Gignoux 1986, Gignoux 2003). در قرن دوم هجری نیز از ونداد هرمز قارن وندی، سردار ایرانی شروین از آل باوند، خبر داریم که برعلیه عباسیان شورش کرد.

جدین. محمد بن جدین (محمود بن عثمان، ص ۳۸۴). این نام کاملاً ناشناخته و اشتقاق آن نامعلوم است. در فارسی میانه نامی به صورت Jōzēn «جوزین» داریم که آن را از ریشه *yauza- / *yauđa- به معنی «جنگیدن» دانسته‌اند (ذیل همین کلمه Gignoux 1986).

جَلین. جلین پسر ماکین صاحب جمکران (تاریخ قم، ص ۶۰). صاحب تاریخ قم (همانجا) می‌گوید جلین در جمکران کوشکی ساخت که هنوز (در قرن چهارم هجری) باقی است. احمد بن عبدالله بن احمد بن جلین دوری و ژاق (ابن شهر آشوب [قرن ششم]، ص ۱۶). در تاریخ قم (تصحیح انصاری قمی، ص ۱۸۴ و ۱۹۴) این کلمه براساس ضبط نسخه اصل به صورت جَلین حرکت‌گذاری شده‌است. جلین احتمالاً معرّب گَلین، شکل تحبیبی گل، است (کسی که گل نامیده می‌شده‌است). گلین تاکنون در فارسی میانه به دست نیامده‌است، اما گلک، شکل تحبیبی گل، وجود دارد (ذیل همین کلمه Gignoux 1986).

حمدین. ابواللیث نصر بن فتح بن حمدین اشتیخنی (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۵۲۸). در حاشیه همین صفحه از یک حمدین هروی، یک حمدین سمرقندی و یک حمدین قرطبی نیز نام برده شده‌است. حمدین بن احمد بن حمدین رزیمی (آیت‌الله‌زاده شیرازی، مقالات و بررسی‌ها، ج ۴۳-۴۴، ص ۱۸۳، مقاله «تفسیری کهن به زبان فارسی»).

خرمین. حسین بن خرمین، صاحب هرات در قرن ششم (ابن ابی‌اصیبعه، در اخبار محمد بن ابوبکر و آثار) (حاشیه ابن صابونی، ص ۳۵۷). خرّم باید بخشی از یک نام ساخته شده با خرّم باشد که با ēn- ترکیب شده‌است.

خرّین. ابوشجاع فارس بن خرّین انطاکی (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۴۶۲). صورت کهن تر این نام در فارسی میانه x^warēn است که شکل تحبیبی نام مرخّم x^war و x^waršēd است (ذیل

همین کلمه، Gignoux 1986). در مجمل‌التواریخ و القمصص (ص ۱۸۵) به قصه شروین و خورّین، که در زمان یزدگرد نرم بوده، اشاره شده است.

خشترین. سیف‌الدین حسین بن خشترین و فارس‌الدین صدقه‌بن خشترین قیمری (ابن‌ماکولا، ج ۲، حاشیه، نقل از توضیح [المشبه]). ظاهراً این نام از «خوشر» گرفته شده است. خومکین. ابومنصور محمدبن محمدبن خومکین مشهوری ساکن مرو (سمعانی، انساب، ج ۱۲، ص ۸۳). خومکین معلوم نیست چه نامی است.

داربزین. داربزین سیرافی (رامهریزی، ص ۱۱۵). این کلمه ظاهراً با داربزین / داربزین / دارفزین به معنی «نرده» ارتباط ندارد.

دُرسَتن. ابن‌درستینی، وصی ابومحمد عبدالرحمن بن ابوحاتم رازی (خلیلی، ص ۲۲۹). علی بن حسین درستینی قاضی (همانجا).

دولین. آسیای دولین (تاریخ قم، ص ۵۵). در التّدوین رافعی در سه جا نام دولین با پسوند «سه» به صورت دولینه دیده می‌شود: ابوحنان بن عبدالرزاق بن دولینه (رافعی، ج ۳، ص ۴۷۰. در محدث، ص ۶۱: دولینه). ناصر بن عبدالرزاق بن دولینه (همان، ج ۴، ص ۱۵۶. در محدث، ص ۹۹: دولبنه)، عبدالجبار بن عبدالرزاق بن دولینه قزوینی (محدث، ص ۳۷. این شرح حال در رافعی نیامده است). ظاهراً این سه تن برادرند. بنابراین، ما با یک دولینه سروکار داریم. ریشه این نام برای نگارنده روشن نیست.

رامین. مشهورترین رامین معشوق و دوست ویس است. رامین شکل تحبیبی رام است. خاقانی در بیت زیر از این رامین به شکل رام نام برده است:

گرچه تن چنگ شبه ناقه لیلی است ناله مجنون ز چنگ رام برآمد

در فارسی میانه نیز بر روی یک مُهر رامین دیده می‌شود (ذیل همین کلمه، Gignoux 2003). در فارسی میانه شکل تحبیبی رامینوی (= رامینویه) نیز بر روی یک مهر ثبت شده و ژینیو با تردید آن را شکل تحبیبی رام دانسته است (ذیل همین کلمه Gignoux 1986). رامینوی شکل تحبیبی رامین و شکل تحبیبی ثانوی رام است. رافعی (ج ۱، ص ۲۲۲) از محمدبن اسد (در محدث، ص ۷۳: اسعد) بن طاوس رامینی نام می‌برد که در قزوین کتاب‌الاحکام، یا بخشی از آن را از ابوسلیمان فامی سماع کرده بوده است.

رشتین. رشتین (رشتن) وزیر داراب پسر دارا (داریوش سوم) (ابن‌بلخی، ص ۵۵، ۵۷). در طبری (سری اول، ج ۲، ص ۶۹۲): رسس، رسس، رسپین، رستین، نسخه اسپرنگر: رسپین، وزیر داراب پسر دارا. یوستی براساس مقاله‌ای (مجله آسیائی Journal Asiatique، ج ۹، شماره ۳،

ص ۲۳۰)، آن را رشنین ضبط کرده است (Justi, S. 259). در فارسی میانه نام ایزد رشن به‌عنوان نام خاص نیز به‌کار رفته و شکل تحبیبی Rašnag هم از آن ساخته شده است (Gignoux 1986)، ذیل همین کلمات). احتمال دارد رشتین و رسپین مصحف رشنین، شکل تحبیبی دیگر رشن، باشد.

سرادین. امامزاده هادی بن سرادین بن موسی بن جعفر در جاده قدیم شهرری به تهران، بالاتر از بقعه ابن بابویه. گنبد امامزاده دارای کاشی‌ای است که حاکی از بنای بقعه به فرمان شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) است که در سال ۱۲۸۴، زمان ناصرالدین‌شاه، آن را تعمیر کرده‌اند. ظاهراً امام موسی کاظم چنین فرزندی نداشته و مدفون در اینجا، به نوشته ابن طباطبا، هادی فرزند ابوالقاسم احمد بن ابوالقاسم محمد شهدان بن حمزه از فرزندان زید بن امام حسن است (ویکی‌پدیای] فقه، از وبگاه اندیشه قم). باری، نام سرادین یک نام تحبیبی فارسی به‌نظر می‌رسد، خواه نسب این امامزاده مجعول باشد، خواه درست، اما ریشه آن معلوم نیست.

سورین. سورین قمی، معاصر بهرام گور (تاریخ قم، ص ۸۲، ۹۰). این نام در فارسی میانه هم آمده است (← ذیل Gignoux 1986, Sūrēn).

سیرین. انس بن سیرین (سهمی، ص ۲۶۰)، محمد بن سیرین، محدث و خواب‌گزار مشهور قرن اول هجری (درگذشته در ۱۱۰ هجری). وی برده و سپس آزاد کرده انس بن مالک بوده است. پدر محمد، سیرین، از اسرای ایرانی خالد بن ولید در عین‌التمر، ظاهراً در نزدیکی حیره و مسیحی بوده است (← ناصر گذشته، «ابن سیرین» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی). سیرین معرب شیرین است (یوستی).

شاهین. در تاریخ ایران افراد زیادی که همه مرد بوده‌اند شاهین نام داشته‌اند. یوستی تعداد بسیاری از آنان را نام برده است. شاهین شکل تحبیبی شاه و یا نام‌هایی است که با شاه ترکیب شده‌اند، مانند شاهدوست، اما شاه‌آفرید دختر پیروز، پسر یزدگرد سوم، که قتیبه بن مسلم او را در سال ۹۴ در سمرقند دستگیر کرد و ولید بن عبدالملک اموی (۸۷-۹۷ هجری) او را وارد حرم خود کرد و یزید بن ولید از او متولد شد، نیز گاهی شاهین نامیده شده است. معنی این نام را «شاه زنان» (سیدةالنساء) نوشته‌اند و سیوطی آن را به‌صورت شاهین ضبط کرده است (یوستی، ذیل شاه‌آفرید). مقدسی (ص ۲۵۷) نیز به‌جای شاه‌آفرید، شاهین ضبط کرده است.

شبندین. سهلجی در کتاب‌النور چند بار ذکر شبندین نامی را به میان آورده‌است که در اواخر قرن ۴ و اوایل قرن ۵ می‌زیسته‌است (← بدوی، ص ۹۰، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۶۳، ۱۷۵؛ دفتر روشنایی، ص ۹۳، ۱۲۰، ۱۵۲، ۱۶۷). شبندین شکل تحبیبی شنبند (= شنبه) به‌عنوان نام خاص است (نیز، ← شنبوله، در شماره قبل مجله). نولدکه شنبویه را با علامت سؤال از شنبه مشتق دانسته‌است، آن‌گاه گفته‌است شنبه‌زاد یعنی «کسی که روز شنبه متولد شده» و آن را با کلمه عبری بَرَشْبَا به معنی «پسر شنبه» و یونانی Barsabbas مقایسه کرده‌است (نولدکه ۱۸۸۸، ص ۲۰).

شیرین. علاوه بر نام زنان، برای مردان نیز به‌کار می‌رفته‌است: یحیی بن شیرین، محمدبن احمدبن شیرین جرجانی (سهمی، ص ۳۴۳)، محمد شیرین مغربی تبریزی، شاعر قرن هشتم. یوستی چند شیرین مذکر دیگر را نام برده‌است: ۱. قاری کوفی که در جنگ دیرالجماجم در سال ۷۰۱ میلادی (۸۳ هجری) کشته شد. ۲. ابوسیرین، شاعر عرب درگذشته در سال ۸۲۰ میلادی (۲۰۵ یا ۲۰۶ هجری). ۳. شیرین پدر یعقوب، قاضی، نحوی و شاعر اهل جند بر لب سیحون در ترکستان (به نقل از یاقوت، ج ۲، ص ۱۲۷). ۴. پدربزرگ ابوبکر محمدبن احمد بستی، شاعر غرناطه (اندلس) (به نقل از ابن بطوطه، ج ۴، ص ۳۶۹). ۵. شیرین بیگ از امرای تیمور. ۶. شیرین خوجه (خواجه) درگذشته در ۱۵۲۱ میلادی (۹۲۸ هجری) (به نقل از روزن Rosen [فهرست نسخه‌های خطی فارسی، پترزبورگ، ۱۸۸۶]، ص ۱۲۵). یوستی سیرین (شیرین) پدر محمد، فقیه و محدث و خوابگزار بصری را مادر او تصور کرده و او را به اشتباه با سیرین (شیرین) مسیحی که در عین‌التمر اسیر شده دو نفر دانسته‌است. او در پایان، شیرین را به süß («شیرین، ضد ترش») معنی کرده‌است. باید یادآور شد که شیرین در مورد زنان، به احتمال قوی، به همان معنی است که یوستی آورده‌است یا به احتمال دیگر، منسوب به شیر نوشیدنی به مناسبت سفیدی آن است، اما در مورد مردان شکل تحبیبی شیر (حیوان درنده) یا نام‌هایی مانند شیراوژن، شیرافکن، شیردل، و شیرزاد است. شیرین در نام‌های گردآورده ژینو نیامده، اما شکل تحبیبی Šērag (= شیرک)، که ظاهراً رئیس یک واحد نظامی یا عضو آن واحد در جزیره الفیل مصر (الفانتین) و مناطق دیگر بوده، بر روی یک پاپيروس ضبط شده‌است (ذیل همین کلمه Gignoux 2003).

کردین. علی بن کردین (فهرست طوسی، ص ۹۷)، ابوالحسن علی بن کردین (ابن شهر آشوب، ص ۶۰)، ابوسیار کردین بن مسمع بن عبدالملک (ابن شهر آشوب، ص ۸۳). نیز در کتاب فهرست

کتب الشیعه و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول (ص ۳۷۷، از حسن انصاری، «میراث غلات: کتابی از نیمه اول سده سوم هجری») در <http://ketaban.com/entry2153.html>، ارسال شده در اول مرداد ۱۳۹۳. احتمالاً تلفظ این نام گردین است که باید شکل تحبیبی گرد باشد. منتجب‌الدین در فهرست (ص ۱۴۸) از یکی از شاگردان شیخ طوسی (متوفی در ۴۶۰) به نام کردی بن عکبر بن کردی فارسی ساکن حلب نام می‌برد که معلوم نیست گردی منسوب به گرد است یا یک نام تحبیبی مختوم به «ی»، احتمالاً از گرد که شکل تحبیبی دیگر آن گردویه است. عکبر ظاهراً مأخوذ از عکبر است که در آرامی به معنی «موش» است و نام چند موضع در عراق، از جمله نام محلی در مشرق دجله، در فاصله شش میلی (میل آلمانی) بغداد که در دوره ساسانی بزرگ‌شاپور خوانده می‌شده است (← نولدکه ۱۳۷۸، ص ۸۸-۸۹، ذیل شرح حال شاپوردوم [ذوالاکتاف]).

ماکین. ماکین صاحب جمکران پدر جلین که در جمکران کوشکی ساخته بوده است (تاریخ قم، ص ۶۰). ماک از نام‌های ایرانی است (← محدث، ص ۲۰، ۳۷، ۳۹، ۴۴؛ ۲۱ و ۳۰: ماک). رافعی هنگام ذکر عبدالعزیز بن ماک قزوینی می‌گوید اکثر ماک‌هایی که نام بردم از نسل او هستند (ج ۳، ص ۱۹۳. نیز محدث، ص ۴۲). نام ماکان پسر کاکای دیلمی از آل زیار (مقتول در ۳۲۹) نیز باید به این فهرست افزوده شود. ماک که باید یک نام دیلمی و سپس قزوینی (قزوین سر راه دیلمان است) باشد، احتمالاً مخفف ماهک است. ماهین. احمد بن محمد ماهین قزوینی (محدث، ص ۱۰)، محمد بن ماهین قزوینی (همان، ص ۸۸).

مزدین. ابوالفضل محمد بن عثمان بن احمد بن محمد بن ... مزدین قومسانی همدانی (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۱۰۱ و ج ۲، ص ۳۶۳). (قومسان محلی بین زنجان و همدان بوده است). ابوظاهر عبدالسلام بن اسماعیل بن ... احمد بن محمد بن علی بن مزدین قومسانی همدانی (درگذشته در سال ۵۴۰ هجری) (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۴۴۹-۴۴۸). ابوالقاسم فضل بن مزدین (ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۵). یاقوت در معجم البلدان (ج ۴، ص ۲۰۲ و ۲۰۳) این نامه را به اشتباه «مردین» ضبط کرده است. در فارسی میانه Mazd به‌عنوان نام خاص به کار می‌رفته و شکل‌های تحبیبی آن مَزْدک و مزدیز Mazdēz بوده است (ذیل همین کلمات Gignoux 1986). بنابراین، مزدین نیز شکل تحبیبی دیگری از مَزْد است. در رافعی (ج ۱، ص ۱۹۵، نیز محدث، ص ۷۱) از محمد بن احمد بن محمد بن علی بن مزدین نهاوندی نام برده شده که احتمالاً جدّ همان شخص بالا باشد.

منگین. یوسف پسر منگین، رئیس خوی در سال ۴۴۶ که مدت چهل روز با سپاهیان طغرل سلجوقی جنگید (مرآةالزمان سبط ابن جوزی، چاپ آنکارا، ص ۹۴-۹۶، به نقل محمدامین ریاحی ۱۳۷۹، ص ۲۸۷). احتمالاً تلفظ این نام منگین، مخفف مانگین، مرکب از مانگ به معنی «ماه» و پسوند تحبیبی «ین» باشد.

نورین. نام یک ترک در ابن‌بزاز (ص ۸۷۵ و ۸۷۶) که در توضیح ۲۰۴ کتاب (ص ۱۲۳۱) گفته شده که در سه نسخه کتاب به جای نورین، نورالدین ذکر شده است. اگر نورین مصحف نورالدین نباشد، شکل تحبیبی آن است.

وارین. نصر بن احمد بن وارین (رافعی، ج ۴، ص ۱۶۰، محدث، ص ۱۰۰). در فارسی میانه نامی به شکل V/Wārin «وارن» بر روی یک مهر و یک مهرواره وجود دارد که اشتقاق آن معلوم نیست (ذیل همین کلمه Gignoux 1986: idem 2003). نیز نامی به شکل V/Warēn بر روی یک مهرواره به دست آمده است (ذیل همین کلمه Gignoux 1986). در ارمنی نیز نامی به صورت Warēn هست که نام شاهزاده‌ای از خاندان مَلَخَز Malxaz در سال ۳۵۰ میلادی است. در حال، جزء اول این نام عجتاً برای نگارنده روشن نیست.^۱

وردین. ... سلام بن خشتن بن وردین، از مشایخ خراسان (ابن‌ماکولا، ج ۲، ص ۴۶۸). وردان در میان نام‌های ایرانی بارها به کار رفته است (Justi, S. 351-353). بر روی یک مهر از دوره ساسانی نیز نامی به شکل V/Wardānag ضبط شده است. ژینیو این را با احتمال از varta/i- به معنی «دلوری» دانسته است (ذیل همین کلمه Gignoux 1986). وردین ممکن است صورت تحبیبی نامی باشد که جزء اول آن وَرد به معنی «گُل» بوده و در ایرانی باستان به شکل V/Wrda- بازسازی شده است (← Gignoux 1986، ذیل gulag «گُلک»).

وندیرین. خسرو بن حمزه بن وندیرین ... قزوینی (یاقوت، ج ۱، ص ۲۱۶ و نیز، ← ص ۲۱۲ همان جلد. نیز، معجم‌الشیوخ سمعانی، برگ ۱۰۳ رو و پشت). ریشه این نام برای نگارنده روشن نیست.

هاشمکین. در تاریخ قم (ص ۵۴) از آسیای هاشمکین نام برده است، اما در آنجا به اشتباه «هاشمکین» چاپ شده است. در چاپ انصاری قمی (ص ۱۶۶) صورت درست این نام آمده است.

۱. به نظر همکار فاضل، آقای دکتر سید احمد رضا قائم‌مقامی، جزء اول وارین ظاهراً مبَدَل وال، هم‌ریشه وَرد به معنی «گُل» است

تهمینه. دختر شاه سمنگان، همسر رستم و مادر سهراب به ظاهر مرگب از تهمین و پسوند «ه» ساخته شده است. اگر این نام در فارسی میانه موجود بود، باید به شکل Tahmēnag می بود. می دانیم که در شاهنامه، نسخه فلورانس این نام به شکل تهمیمه آمده است و با نیمه قافیه شده است. پسوند ēm- یا ēma(g)- در فارسی و فارسی میانه ناشناخته است و بی شک شکل اصلی این نام تهمینه بوده که بعداً به تهمیمه تغییر یافته است. در میان نام‌های فارسی میانه گردآوری شده از سوی ژینیو نه تهمین دیده می شود، نه تهمینگ. با این همه، در میان نام‌های ایرانی قرضی در سریانی نام Tahmēn دیده می شود که شکل تحبیبی تهم یا نام‌هایی است که با تهم ساخته شده اند، مانند تهماسب، تهم‌دین، و تهم‌شأبهر (شاپور). (برای نام‌های ایرانی قرضی در سریانی، ← Gignoux 1980, p. 301؛ برای تهمین، ← Justi). یوستی (Justi, S. 319) تهمین را Tahmīn ضبط کرده است. براساس نوشته او، تهمین یا تهمین دو بار در سریانی ضبط شده؛ یکی نام یک رئیس تشریفات، دیگری نام اسقف شهرزور در سال ۵۵۳ میلادی (برای تحول تهمینه به تهمیمه، ← خطیبی ۱۳۹۸، ص ۳۵-۴۲؛ برای بقیه اسم‌های مختوم به «-ین»، ← Justi, S. 524).

۱۱. پسوند «ونه»

این پسوند نیز در فاسی میانه دیده نمی شود. مثال‌هایی که نگارنده جمع‌آوری کرده نیز فراوان نیست. بعضی از این مثال‌ها به «ون» ختم می شوند که نشان می دهد این پسوند مرگب است از -ōn (یا -ūn-) و پسوند -a-. مثال‌های «ون» از این قرارند:
 بندون. احمدبن بندون بن سلیمان بزنانی مروزی، از محله بزنان (ابن ماکولا، ج ۶، ص ۸۷).
 حسنون. ابن حسنون نرسی (ابن صابونی، ص ۴).
 خیرون. ابومنصور محمد بن عبدالملک بن خیرون (ابن صابونی، ص ۹ و حاشیه). شاید این نام عربی یا از نام‌های متداول در اندلس باشد.

فریغون. آل فریغون سلسله کوچکی که از حدود سال ۲۷۹ هجری تا ۴۰۱ در گوزگان یا گوزگانان یا جوزجان در شمال افغانستان کنونی و نواحی آن فرمانروایی داشتند. سلسله‌ای نیز به نام آل فریغی در خوارزم حکومت می کردند که بازورث در مقاله «آل فریغون» (دانشنامه ایرانیکا) آن‌ها را با همین آل فریغون مرتبط می داند، به ویژه آنکه در پاره‌ای از منابع سلسله اخیر آل فریغون «کاث» نامیده شده اند. اگر این ارتباط درست باشد، فریغون باید مرگب از فریغ یا افریغ + ون باشد. معنی (۱) فریغ روشن نیست. احتمالاً از یکی از زبان‌های شرقی

ایران گرفته شده است (← علی آل‌داود، «آل‌فریغون» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی). شعایب‌بن فریغون مؤلف جوامع‌العلوم که دائرةالمعارف کوچکی به زبان عربی است. ماجشون. ابن ماجشون لقب ابوسلمه یوسف‌بن یعقوب‌بن عبدالله‌بن ابوسلمه دینار، مولای آل‌منکدر، درگذشته در ۱۸۳ یا ۱۸۴ هجری (سمعانی، انساب، ج ۱۲، ذیل ماجشون). سماعنی می‌نویسد: ابوحاتم‌بن حبان می‌گوید ماجشون به فارسی یعنی «گلگون» (مُورَد). مصحح این جلد از انساب در حاشیه کتاب نوشته ماجشون در فارسی میگون است، یعنی «به رنگ می (خمر)» و به تاریخ بغداد [خطیب بغدادی] (ج ۱۰، ص ۴۳۷) رجوع داده است. زبیدی در تاج‌العروس، ذیل ماجشون بخشی از مطلب سماعنی را نقل کرده و دهخدا نیز به نقل از او همین بخش را در لغت‌نامه آورده است. دهخدا ماجشون را به ضم جیم ضبط کرده است. ابوالشیخ (ج ۱، ص ۱۳۴) ذیل نام عبدالعزیز ماجشون از ابن‌ابی‌خیمه نقل می‌کند که ماجشون اصفهانی بود، به مدینه وارد و در آنجا مقیم شد. هنگامی که با مردم روبه‌رو می‌شد به آن‌ها می‌گفت «چونی؟ چونی؟» (در اصل: جونی جونی). ابونعیم (ج ۱، ص ۱۲۴) همین مطلب را نقل می‌کند، جز آنکه نام عبدالعزیز ماجشون را کامل‌تر و به شکل عبدالعزیز‌بن عبدالله‌بن ابوسلمه می‌آورد. ریشه‌شناسی‌ای که در تاریخ بغداد برای ماجشون نقل شده درست نیست. میگون نمی‌تواند در تعریف به ماجشون تبدیل شود. ماجشون احتمالاً معرّب ماگشون، شکل تحبیبی ما(ه)گشنسپ، است که از ماگش + پسوند «ون» ساخته شده است.

مثال‌های مختوم به «ونه»

بابونه. نام کاتب نسخه‌ای از سراج‌القلوب قطن غزنوی است که در ۱۰۴۳ کتابت شده و در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود (مقدمه کارا خلیلیویچ بر سراج‌القلوب، ص ۳۱). جزء اول این نام باب به معنی «پدر» است.

بونه. ولیدبن ابان‌بن بونه اصفهانی (ذهبی، ص ۱۰۴).

حسونه. امیرحسونه از اکراد قبیله مزکان در عصر آل‌بویه (ابن‌عنه، تهران، ۱۳۴۶، فصول فخریه، ص ۳۷). پیداست که این نام شکل تحبیبی حسن است.

ررمونه. محمدبن محمدبن ررمونه، محدث (صریفینی، ذیل شماره ۲۶۹). ررمونه معلوم نیست چه نامی است. مصحح صریفینی در چاپ دوم کتاب (ص ۱۵۰) به جای ررمونه، در متن «ررمویه» گذاشته و «درمویه» و «زرقویه» را به‌عنوان نسخه‌بدل‌های مأخوذ از سایر منابع به‌دست داده است.

زنجهونه. نام شخصی اهل زنجان (سمعانی، انساب، ج ۶، ذیل زنجونی). ← همین‌جا، ذیل پسوند «ان».

شاهونه. محمدبن شاهونه صاحب کتاب وَجِيز (کتاب کوچک) در تعبیر خواب بوده است (افشار ۱۳۴۲، ص ۲). در کامل‌التعبیر تفلّیسی (۱۳۹۴، ج ۱، ص ۳) از محمدبن شاهونه نام برده شده است. شاهونه باید از نام‌هایی باشد که با شاه ترکیب شده‌اند، مانند شاه‌بُرزین، شاهدوست، و شاه‌مردان.

نازونه. در نسخه‌ای از الارشاد شیخ مفید (به شماره ۱۱۴۴ در کتابخانه آیه‌الله مرعشی قم، برگ ۲۲۹ رو) از نازونه قمی نام برده شده است: «وجد فی نسخ السعید ابی المکارم] نازونه القمی رحمه الله من املا [ء] السید الامام ضیاء‌الدین باسانید صحیحة^۱...». نازونه مرگب از ناز، احتمالاً شکل کوتاه‌شده نازک، و پسوند موردنظر است. این نام به شکل نازک پسر ویروی برروی یک مَهر از دوره ساسانی دیده می‌شود (Justi, S. 227؛ ذیل همین کلمه Gignoux 1986). یوستی نازک دیگری را به نقل از ابن‌اثیر (ج ۸، ص ۱۰۰) و ابن‌خلکان (ج ۵، ص ۹۶ [ج ۲، ص ۳۵۸]) نام می‌برد که محتسب (رئیس پلیس) بغداد بوده و در ۹۳۲ میلادی [۳۲۱ هجری] درگذشته است. نازک دیگری هم، به نقل از تاریخ فرشته مدّت کوتاهی در سال ۱۵۲۵ میلادی، سپس باز بعد از مرگ پدرش ابراهیم در ۱۵۴۰ به مدت سه ماه پادشاه کشمیر بوده است (Justi, S. 228). برروی یک مَهر ساسانی نامی به شکل «نازی» Nāziy ضبط شده که پدرش Gōk از صاحب‌منصبان دربار اردشیر بابکان بوده است. ژینیو (ذیل همین نام) آن را از کلمه ناز مشتق دانسته است، اما به نظر می‌رسد که نازی باید شکل تحبیبی نازک باشد.

۱۲- «ان» -ān-

پسوند «ان» در فارسی میانه و فارسی، غیر از نشانه جمع، نشان‌دهنده رابطه پدرفرزندی است، مانند آذرباد مهر (مار) اسپندان (موبد معروف دوره ساسانی)، و ابراهیم رشیدان (ابن‌بزاز، ص ۷۵۰)، اما در فارسی این پسوند برای تحبیبی کردن نام‌ها نیز به کار می‌رفته است. مانند سایر نام‌های تحبیبی، تحبیبی‌های ساخته‌شده با این پسوند نیز به‌عنوان نام خاص به کار رفته‌اند. بنابراین، در پاره‌ای از موارد تشخیص اینکه «ان» نشانه پدرفرزندی است یا پسوند تحبیبی دشوار است. نکته دیگر اینکه شاید بعضی نام‌های مختوم به «ان» در دوره

۱. با تشکر از دکتر جواد بشری که این قسمت از متن نسخه را به خواهش نگارنده رونویس کرد.

میانه هم نام خاص بوده‌اند، مانند Pērōzan «پیروزان» و Ohrmazdān «هرمزان». اینک نام‌های مختوم به این پسوند که تاکنون به نظر نگارنده رسیده‌است:
امیران. حسین بن مختار معروف به امیران (رافعی، ج ۲، ص ۴۶۱، محدث، ص ۲۴، ج ۲، ص ۳۱۷).

اشکینان (سیرافی، ص ۵۰).

پاکان. ابوبکر علی بن محمد اسفراینی معروف به پاکان (قرن هشتم)، کاتب مختارنامه عطار (شفیعی کدکنی، مقدمه مختارنامه، ص ۶۲)، کاتب مجموعه آثار عطار محفوظ در کاخ گلستان (شفیعی کدکنی، مقدمه منطق الطیر، ص ۲۱۲).

بالان. یحیی بن یوسف بن احمد سقلاطونی ابوشاکر خباز معروف به صاحب‌بن بالان (ابن صابونی، ص ۳۰۰، حاشیه، نقل از ابن دُبَیْشی) = ابن بالان (ابن ماکولا، ج ۴، ص ۲۱۹، حاشیه). بالان ظاهراً نام جد یحیی بوده‌است.

برهان. ابوبکر محمد بن علی بن حسن بن علی دینوری معروف به برهان ... و ابوالقاسم عبدالواحد بن علی بن عمر بن اسحاق بن ابراهیم برهان که به این اسم معروف است (و به یُعرف) (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۲۴۶).

بلقمران. علی بن ابوالقاسم استرآبادی معروف به بلقمران (فهرست منتجب‌الدین، ص ۱۱۰). بُنان. لقب عبدالله بن محمد بن عیسی (کچوئی، ج ۳، ص ۹۱-۹۲) عبدالملک بُنان، یک شاعر شیعی (عبدالجلیل رازی، ص ۲۳۱، ۵۷۷)، پوربنان قمی (همان، ص ۵۳۹).

بیرایان. اسحاق بن ابراهیم بن بوکرد معروف به اخو محمدکا بیرایان (سهمی، ص ۴۷۳). حِمّان. ابوالفضل احمد بن سعد بن نصر معروف به ابن حِمّان (ابن صابونی، ص ۸۱). حِمّان معلوم نیست شکل تحبیبی احمد یا محمد است.

حمدان. ابومحمد احمد بن عتیق بن محمد مدینی نیشابوری. لقب او حمدان است (ابن ماکولا، ج ۶، ص ۱۱۴، حاشیه، نقل از استدراک [ابن نقطه])، محمد بن احمد بن بکر معروف به حمدان (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۴۷۶، حاشیه)، محمد بن سعید بن سلیمان بن عبدالرحمان اصفهانی معروف به حمدان (ابونعیم، ج ۲، ص ۱۷۵)، محمد بن علی وراق جرجانی معروف به حمدان (سهمی، ص ۳۴۹). در این سه مورد حمدان شکل تحبیبی محمد است. ابومحمد احمد بن حفص جرجانی معروف به حمدان (سهمی، ص ۳۰). در اینجا و در مورد اول حمدان شکل تحبیبی احمد است. ابن نقطه تعدادی احمد و محمد و یک عبدالله را می‌آورد و می‌گوید: هر یک از این احدها و محمدها و عبدالله‌ها ملقب به حمدان هستند (کل واحد

من هؤلاء الاحمدین والمحمدین و العباد له یلقب حمدان). سپس می‌گوید: «در مورد حمیری و محمدبن هارون گفته شده که هریک از آنها ملقب به حمدون هستند» (قد قیل فی الحمیری و محمدبن هارون ان لقب کل منهما حمدون) (به نقل مصحح ابن‌ماکولا، ج ۲، ص ۵۱۱، حاشیه).

حمکان. علی بن حمکان قزوینی معروف به حمکان (رافعی، ج ۴، ص ۷؛ محدث، ص ۵۴) حمکان شکل تحبیبی حمک، شکل تحبیبی محمد یا احمد است.

حیکان. لقب یحیی بن ذهلی (ذهبی، ص ۲۶۰) حیکان، لقب یحیی بن محمدبن یحیی (سمعانی، انساب، ج ۴، ص ۳۳۲)، ابوزکریا یحیی بن محمدبن یحیی، امام اهل حدیث در نیشابور، لقب او حیکان است (خلیلی، ص ۲۹۹؛ ابن‌ماکولا، ج ۲، ص ۵۸۶). حیکان شکل تحبیبی یحیی است.

حیلان. احمدبن علی بیهقی مؤدب معروف به حیلان (حرف دوم بی‌نقطه) (صریفی، ش ۱۴۳۶). در تحریر مختصر کتاب السیاق عبدالغافر فارسی (برگ ۱۲۳ پشت): المعروف بحیلان (حرف اول بی‌نقطه) (این تحریر در سال ۱۳۸۴ به نام المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نیشابور به کوشش محمدکاظم محمودی در میراث مکتوب به چاپ رسیده است). قرائت درست این نام و شکل اصلی غیر تحبیبی آن مشخص نیست.

دندان. لقب ابوجعفر اهوازی (فهرست طوسی، ص ۲۲)، لقب احمدبن حسین بن سعیدبن حمادبن سعیدبن مهران [قمی] (کچونی، ج ۳، ص ۴۳).

رُستان. علی بن محمدبن حسین بن عبدوس بن اسماعیل بن رستان بن ایابن سییخت (ابن‌ماکولا، ج ۴، ص ۶۹). ذهبی (ص ۱۰ حاشیه، به نقل از ابن‌ماکولا) این کلمه را به ضم اول ضبط کرده است. این ضبط ظاهراً از ابن‌ماکولا (ج ۱، ص ۹) است که در آنجا رُستان به همین شکل ضبط شده است. رُستان مسلماً یک نام تحبیبی است که از رستم گرفته شده است. رُسته در نام ابن‌رسته نیز، برعکس نظر یوستی (Justi, S. 202)، که رسته را از ریشه urusta اوستایی به معنی «رویدن» گرفته، شکل تحبیبی رستم است.

ساسان. لقب سلیمان بن عبدالله بن محمدبن جعفر طیار (بیهقی، لباب‌الانساب، ج ۱، ص ۲۷۰). آیا ساسان شکل تحبیبی سلیمان است؟ بیشتر به نظر می‌رسد که ساسان کلمه‌ای است که به سلیمان ارتباط ندارد و لقبی است جداگانه که این شخص به آن ملقب شده است. ذکر آن در اینجا از روی احتیاط است.

سَبْلان. لقب چند تن است (ذهبی، ص ۳۵۱). ابراهیم بن زیاد سبلان (سهمی، ص ۵۲۵)، لقب سالم، مولای مالک بن اوس و ابراهیم بن زیاد (متهی الارب). سبلان معلوم نیست چه کلمه‌ای است.

سبزان. محمد بن ابوبکر بن ابومحمد معروف به سبزان (فهرست کتابخانه مرعشی، ج ۳۲، ص ۱۵).

سعدان. سعید بن سعید خُلَمی بلخی معروف به سعدان (سمعانی، انساب، ج ۵، ص ۱۸۱). بنابراین، سعدان شکل تحبیبی سعید است.

سَمعان. لقب جماعتی که نام آن‌ها اسماعیل است (سمعانی، ج ۷، ص ۲۳۲). اسماعیل بن بحر زعفرانی معروف به سمعان (ابوالشیخ، ج ۳، ص ۶۶). این تحبیبی به صورت نام هم به کار رفته است: محمد بن محمد بن سمعان حیری نیشابوری (حاکم نیشابوری، شماره ۲۵۰۴).

شاذان. اسحاق بن ابراهیم بن محمد ... نهشلی معروف به شاذان فارسی (ابن ابی حاتم رازی، الجرح والتعديل، ج ۲، شماره ۷۲۱، ص ۲۱۱). شاذان بن حسین قمی (کچوئی، ج ۳). در رجال کشی به جای شاذان، شاذویه آمده است. نیز در رجال میرزا. از برابری شاذان با شاذویه تحبیبی بودن آن ثابت می‌شود.

شاهان. ابوالفضائل محمد بن ناصر بن ابوطاهر دیوانی معروف به شاهان (رافعی، ج ۲، ص ۳۸۳۷؛ محدث، ص ۹۱).

شعروان. ابوعمران موسی بن هارون استرآبادی (درگذشت بعد از ۵۳۴) معروف به شعروان (سهمی، ص ۵۴۴). شعروان معلوم نیست از چه کلمه‌ای گرفته شده است.

شیخان. تثنیة شیخ، لقب مصعب بن عبدالله بن مصعب واسطی (ابن ماکولا، ج ۴، ص ۳۸۵). به نظر نمی‌رسد که شیخان تثنیة شیخ باشد. ظاهراً پسوند این لقب پسوند تحبیبی است.

شیران. سهل بن موسی بن بختری معروف به شیران، اهل رامهرمز (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۴۶۱). ذهبی می‌گوید شیران جماعتی اند (ص ۴۰۳). ابوعیسی بن شیران صحاف (ندیم، ص ۱۲؛ نیز ← ابن ماکولا، ج ۵، ص ۱۰۰ و حاشیه). یوستی شیران نام دیگری را نیز نام می‌برد (Justi, S. 295). شیران نام دیگر را نیز نام می‌برد.

شیرکان. عمر بن محمد بن احمد شیرکان. جد مترجم آداب المریدین ابوالنجیب سهروردی.

صُنَان. ابراهیم بن محمد بن شیران صیرفی بغدادی، ملقب به صُنَان (ابن ماکولا، ج ۵، ص ۱۰۳، حاشیه، نقل از استدراک [ابن نقطه]).

طالبان. سید امیر محمد باقر استرآبادی مشهور به طالبان (افندی اصفهانی، ج ۵، ص ۳۸).

عبدان. عبدالله بن احمد معروف به عبدان اهوازی (ابن ماکولا، ج ۴، ص ۴۴۹).

عبدالملک بن عبدالحلیم خسروجردی معروف به عبدان (بیهقی، تاریخ بیهقی، چاپ تهران، ص ۱۴۲، چاپ حیدرآباد، ص ۲۴۷)، عبدالله بن عثمان بن جبلة عتکی معروف به عبدان (خلیلی، ص ۳۴۳). ابو محمد عبیدالله بن محمد بن عیسی مروزی معروف به عبدان (سمعانی، انساب، ج ۹، ص ۱۸۰). پس عبدان شکل تحبیبی عبیدالله هم هست.

عبدکان. محمد بن عبدالله بن محمد بن مودود معروف به ابن عبدکان (صفدی، ج ۳، ص ۳۱۵). عبدکان شکل تحبیبی عبدالله، پدر محمد، است.

عضلان. لقب محسن از اعقاب ابوعلی احمد بن علی نقیب قم (ابن عنبه، عمدة الطالب، به نقل کچوئی، ج ۲، ص ۱۹۲). عضلان معلوم نیست تحبیبی چه نامی است.

علان. علان بن طیب بن محمد. از ابوزرعۀ رازی و ابوحاتم رازی حدیث شنیده است. گفته می‌شود نام او علی و لقبش علان است (رافعی، ج ۳، ص ۴۳۸، محدث، ص ۵۱). علی بن عبدالصمد طیالسی ملقب به علان (خلیلی، ص ۱۹۲).

علکان. علکان بن ماجه. گفته می‌شود نام او علی و لقبش علکان است (محدث، ص ۵۱). در رافعی، ج ۳، ص ۴۳۸. توضیح مربوط و نام و لقب او نیامده است. نیز دربارهٔ علک و علکان، ← محمد قزوینی، ممدوحین شیخ سعدی، ص ۸۱-۸۰).

علیکان. از سرداران معزالدوله دیلمی که معزالدوله او را با روزبهان همراه سبکتکین حاجب کرد و برای کمک به رکن الدوله به ری فرستاد (مسکویه، ج ۶، ص ۱۴۸).

عمرکان. لقب محمد بن حسن بن داود بن حسن بن حمزة بن موسی بطحانی (بیهقی، لباب الانساب، ج ۱، ص ۲۸۳).

فضلان. فضل بن محمد بن عقیل بن خویلد، مقلب به فضلان (ابن ماکولا، ج ۶، ص ۲۳۸)، فضل بن نعیم معروف به فضلان (سهمی، ص ۴۹۱).

ممان. ابوالعلاء محمد بن طاهر بن ممان همذانی (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۲۸۹؛ معجم الشیوخ، همو، برگ ۱۰۷ ب). به نظر می‌رسد که ممان شکل تحبیبی محمد باشد. تحبیبی‌های دیگر محمد عبارت‌اند از ممیل (برای این کلمه، ← بخش دوم این مقالات) و ظاهراً ممة: اسماعیل بن ممة بن سری بجلی (رافعی، ج ۲، ص ۳۰۴، محدث، ص ۸۰) و مملان.

مملان. پدر وهسودان روادی، امیر و حاکم آذربایجان، و نیز پسر وهسودان (قرن پنجم) (برای وهسودان، ← Justi, S. 340-341؛ کسروی، ص ۱۷۶). کسروی (ص ۱۶۶) می‌نویسد: «در چند جا از کتاب ابن‌اثیر و در نزهت‌القلوب حمدالله مستوفی امیر وهسودان پسر ... مملان را «وهسودان بن محمد» نوشته‌اند. ... ناصر خسرو آشکار می‌نویسد که وهسودان را در خطبه‌ها «وهسودان بن محمد» یاد می‌کردند (سفرنامه، چاپ کویانی، ص ۸۰). او در ادامه (ص ۱۶۶-۱۶۷) می‌نویسد: «در آذربایگان اکنون نیز محمد را ممی (بر وزن همی) و گاهی نیز ممل (بر وزن عمل) می‌خوانند. مملان همین ممل است که الف و نون بر آخر آن اضافه شده. ... پس روشن است که مملان با زیر میم و محرف محمد می‌باشد، چنان‌که در کتاب‌های ارمنی نیز آن را به همین‌گونه نوشته‌اند». مینورسکی درباره مملان می‌نویسد تبدیل d به l در کردی منحصر به کلمات خارجی قرضی در کردی نیست. در گویش کردی مُکری در جنوب دریاچه ارومیه خدا به شکل خُلا xulâ با l برگشته تلفظ می‌شود. بنابراین، مملان معادل محمد است. ظاهراً مملان به قیاس با فضلان و فضلون که نام‌های اشرافی عربی هستند ساخته شده است. باین‌همه، l «ل» در این کلمه را می‌توان در نهایت یک پسوند تحبیبی به‌شمار آورد. یکی از اتابکان قرن دوازدهم [ششم هجری] مراغه احمدیل نامیده می‌شده است. این کلمه قابل مقایسه با نام روستای ممدیل در نزدیکی مراغه و کلمه ممدیل شکل تحبیبی محمد در فارسی است (Minorsky 1930, p. 65-66).

سخن مینورسکی درباره تبدیل «د» به «ل» l در کردی درست است و ممل شکل تغییر یافته محمد است، اما مملان از روی فضلان عربی ساخته نشده، بلکه با پسوند «ان» تحبیبی فارسی ساخته شده است (← بالا). فضلان هم از فضل، شکل کوتاه‌شده مثلاً فضل‌الله و همین پسوند ساخته شده است. درباره شکل فضلون در ادامه توضیح خواهیم داد. باید یادآور شویم که مملان در و فقیه کججی (چاپ‌شده به‌صورت عکسی در فرهنگ ایران‌زمین، ج ۲۱، ص ۲۲) نیز به‌صورت مملان ضبط شده است.

میران. لقب احمدبن محمدبن فضل‌بن حمادبن عبیدبن رزین خزاعی مروزی (ذهبی، ص ۶۲۴ متن و حاشیه).

وُلْدِکَانَ. آسیای عبدویه معروف (اصل: معروفه) به وُلْدِکَانَ (تاریخ قم، چاپ انصاری، ص ۱۶۷). حرکت‌گذاری کلمات در این چاپ براساس نسخه خطی مورخ سال ۸۳۷ کتابت‌شده به‌دست مترجم تاریخ قم است. به‌نظر می‌رسد که وُلْدِکَانَ لقب عبدویه است که خود یک نام تحبیبی است.

در اینجا لازم است بحثی درباره تبدیل ān به ān- در چند نام تحبیبی مختوم به ān- بکنیم: نخست از تبدیل فضلان مذکور در بالا به فضلون گفت‌وگو کنیم. ابن‌اثیر و حافظ ابرو نام فضلوئیة شبانکاره‌ای مذکور در ابن‌بلخی (ص ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۲) را به صورت فضلون ضبط کرده‌اند (← مقدمه نیکلسون بر فارسنامه، ص ۱۵). فضلوئیة شکل تحبیبی فضل یا فضل‌الله است. فضلان هم شکل تحبیبی دیگر آن است. بنابراین، هرچند فضلون در عربی وجود دارد، اما طبق قرآینی که در ادامه ذکر می‌شود، فضلون در اینجا به احتمال قوی شکل گفتاری فضلان است. فضلون دیگر پسر ابوالسوار، از پادشاهان شدادی گنجه، معاصر و ممدوح قطران تبریزی است. کسروی (ص ۱۶۷ و ۲۷۴) نیز فضلون را تلفظ گفتاری فضلان دانسته است.

ما حداقل پنج نام دیگر را از قبل از قرن ششم می‌شناسیم که در آن‌ها «ان» به «ون» تبدیل شده است؛

یکی عیسون است. ذهبی (ص ۴۷۹) پس از ذکر عبدالحمیدبن احمدبن عیسی می‌نویسد جدّ او معروف به عیسون است. عیسون شکل تحبیبی گفتاری عیسی است.

نام دیگر سمعون است. ابن‌ماکولا (ج ۴، ص ۳۶۲) ذیل ابن‌سمعون می‌نویسد: ابوالحسین محمدبن احمدبن اسماعیل بن عنبس بن اسماعیل واعظ معروف به ابن‌سمعون [بغدادی، متوفی در ۳۸۳]، ازجی از قول ابن‌سمعون نقل کرده که سمعون صورت شکسته نام جدّ من اسماعیل است. ابن‌ابوالحسین محمد نسل پنجم جدش اسماعیل است. بنابراین، اسماعیل ظاهراً در اوایل قرن دوم زندگی می‌کرده است. شکستن و تحبیبی کردن نام‌ها به این صورت، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، در میان عرب‌ها سابقه نداشته است. از آنجا که ایرانی‌ها در قرن دوم به فراوانی در عراق زندگی می‌کرده‌اند، احتمال قوی می‌رود که اطرافیان ایرانی این اسماعیل نام او را به جای تلفظ رسمی سمعان، به سمعون، که در بالا درباره آن بحث شد، تغییر داده‌اند.

نام سوم مملون است که، به نوشته کسروی (ص ۱۶۷)، به جای مملان به کار می‌رفته است. نام چهارم زنجون به جای زنجان است. سمعانی (انساب، ج ۶، ذیل زنجونی) می‌نویسد این کلمه منسوب به زنجونه، نام جدّ ابوبکر احمدبن محمدبن احمدبن محمدبن زنجونه زنجونی، درگذشته در حدود سال ۴۹۰ و اهل زنجان است. پیداست که زنجونه از زنجان گرفته شده است.

نام پنجم هم حمدون است که ابن نقطه بغدادی در استدراک خود، که ذیلی بر اکمال ابن ماکولاست، برای حمیری و محمدبن هارون آورده است و در بالا نقل شد. چنان که گفته شد، حمدان، علاوه بر احمد، شکل تحبیبی محمد است.

به این نکته هم باید اشاره شود که همچنان که در فارسی دری این نام‌های مختوم به «ان» پدرزندگی به عنوان نام و نه لقب به کار رفته‌اند، در فارسی میانه نیز این کاربرد دیده می‌شود. کافی است به بخش ساسانیان تاریخ‌های عربی و فارسی مراجعه کنیم تا تعدادی از این نام‌ها را ببینیم. ما در اینجا تنها به ذکر نمونه‌ای بسنده می‌کنیم:

هرمزان، دایی شیرویه پسر خسرو پرویز؛ فرخان، نام شهربراز؛ بادان، حاکم ایرانی یمن در زمان خسرو انوشیروان؛ مروزان پسر وهرز دیلمی، حاکم دیگر یمن در همان عهد؛ روزبهان؛ خورشیدان.

منابع

- ابن عنبه، جمال‌الدین احمد (۱۳۴۶)، فصول فخریه، به کوشش میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران.
- افشار، ایرج (۱۳۴۲)، «اندر فوائد لغوی کامل‌التعبیر»، مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی اهدا به آقای پروفیسور هانری ماسه، تهران، دانشگاه تهران.
- تفلیسی، حبیب‌بن ابراهیم (۱۳۹۴)، کامل‌التعبیر، به کوشش مختار کمیلی، تهران، میراث مکتوب، ۲ جلد.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۸)، «تهمینه یا تهمیمه؟ بررسی نسخه‌شناختی و ریشه‌شناختی»، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره ۱۰، صفحه‌های ۳۵-۴۲.
- ریاحی، محمدمین (۱۳۷۹)، چهل گفتار، سخن، تهران.
- سیرافی، ابوعمران موسی بن رباح اوسی (۲۰۰۶)، الصحیح من اخبار البحار و عجائبها، به کوشش یوسف الهادی، دار اقرأ للطباعة و النشر و التوزیع، قاهره.
- صریفینی، ابراهیم‌بن محمد (۱۳۹۱/۱۴۳۳/۲۰۱۳)، المنتخب من السیاق لتاریخ نيسابور از عبدالغافر فارسی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - سفیر اردهال، تهران.
- طیبی، درویش محمد [۱۳۵۱]، آثار درویش محمد طیبی، به کوشش ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، خانقاه نعمت‌اللهی، تهران.
- قزوینی، محمد (۱۳۱۶)، «ممدوحین شیخ سعدی»، مجله تعلیم و تربیت، سال ۷، شماره ۱۱-۱۲.
- قطان غزنوی، سعیدبن محمد (۱۳۸۴)، سراج‌القلوب، به کوشش نامیر کارا خلیلوویچ، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

حسن بن محمدبن حسن قمی (۱۳۱۳)، کتاب تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به کوشش سید جلال طهرانی، تهران، کتابخانه طهران.
حسن بن محمدبن حسن قمی (۱۳۸۵)، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به کوشش محمدرضا انصاری قمی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
مجموعه التواریخ و القصص (۱۳۹۹)، به کوشش اکبر نحوی، موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
نولدکه، تئودور (۱۳۷۸)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.

Gignoux, Ph. (1980), «Sceaux chrétiens d'époque sassanide», *Iranica Antiqua*, vol. XV, pp. 299-314.

Gignoux, Ph. (1983-4), «Déchiffrement des inscriptions sur sceaux», *Annuaire de l'École Pratique des Hautes Études*, sciences religieuses, vol. XCII.

Minorsky, V. (1930), «Transcaucasica», *Journal Asiatique*, vol. CCXVII, pp. 41-111.

یادداشت مربوط به پسوند تحبیبی **aš** - (مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۳، ص ۲۴)
در ترکی ترکیه نیز این پسوند با دو تلفظ وجود دارد. یکی به شکل **oš** و دیگر به شکل **iš** -.

مثال‌های **oš**:- **eboš** یا **iboš** «ابراهیم»، **fâtoš** «فاطمه»، **mamoš** «محمد»، **abdoš** «عبدالله».

مثال‌های **iš**:- **ânniš** «آنا، مادر»، **bâbiš** «بابا»، **ališ** «علی»، **babiš** «بیه»، **zališ** «زلیخا». بنابراین، ظاهراً پسوند **oš** در ترکی شهر خوی و **iš** در ترکی تبریز با پسوند **aš** - نیشابور مرتبط نباشد.